

نقش دینامیک قدرت در تغییر رژیم های غذایی

مؤلف: دکتر حسین شیرزاد^۱

برای دستیابی به هر تغییری، تفکیک عناصر و مولفه های قدرت و پرداختن به پویایی قدرت که موجب وضعیت موجود سیستم های غذایی شده بسیار مهم است. در این میان بررسی تأثیر شرکت های فراملیتی مواد غذایی و سایر بازیگران سیاست غذا در سطوح ملی، منطقه ای و جهانی راه گشاست. پس از نشست نظام غذایی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۲۱، بسیاری از کشورها در حال تهیه «نقشه های راه» در مورد چگونگی کمک به سیاست های ملی برای دستیابی به تحولات سیستم غذایی هستند. در ضمن انتقاداتی در باب تشویق کشورها به همکاری با شرکت های فراملیتی قدرتمند جهانی مواد غذایی وجود دارد. در این مورد چندین سؤال مطرح است. به عنوان نمونه این که چه کسی در سیستم جهانی غذا و کشاورزی قدرت تام دارد و چه کسی قدرت ندارد؟ چگونه روابط قدرت باعث ایجاد نابرابری و عدم پایداری می شود؟ چرا در سیستم جهانی غذا و کشاورزی، قدرت در میان بازیگران مختلف از جمله شرکت های بزرگ چند ملیتی، دولت های کشورهای با نفوذ و نهادهای بین المللی متمرکز است؟ اغلب این نهادها کنترل قابل توجهی بر تولید، توزیع و قیمت گذاری مواد غذایی دارند که به آن ها قدرت قابل توجهی در شکل دادن به سیستم می دهد. از سوی دیگر، کشاورزان کوچک مقیاس، جوامع به حاشیه رانده شده، و مصرف کنندگان غذا اغلب قدرت و نفوذ محدودی دارند.

مفهوم رژیم های غذایی ماحصل این رابطه است که در آینه تحولات عظیم در تولید کشاورزی و مواد غذایی و در پیوند با توسعه سرمایه داری جهانی درک می شود تا توضیح دهد که چه کسی قدرت را در دست دارد و چگونه آن را اعمال می کند. این مفهوم اولین بار توسط فریدمن و مک مایکل (۱۹۸۹) معرفی شد، در ابتدا آن دو، دو انتقال چرخه ای عمده را تعریف نمودند: اولین، رژیم غذایی (۱۹۱۴-۱۸۷۰) دوره هژمونی بریتانیا در اقتصاد جهانی را توصیف می کند، و دومی، (۱۹۷۳-۱۹۴۵) دوره تسلط ایالات متحده را مشخص می کند. در اقتصاد پس از جنگ از اوایل دهه ۱۹۷۰، بسیاری ظهور سومین دوره را رژیم غذایی شرکتی فرض کردند؛ از جمله مک مایکل (۲۰۰۵). اگرچه برخی نیز از جوانه زدن رشد یک رژیم غذایی بوم شناختی یا سنبر را اذعان نمودند (مانند کمپبل ۲۰۰۹). در ادامه نیز گلیسمن، فریدمن و هوارد تاریخچه آگرواکولوژی و تغییر پارادایم های غذایی را به طور مشترک بررسی و تاریخمند کردند.

رویکردهای جامعه‌شناسی بر این نکته پای فشاری می‌کنند که روابط قدرت در سیستم جهانی غذا و کشاورزی به طرق مختلف به نابرابری و ناپایداری کمک می‌کند. مثال بارز آن، تسلط شرکت‌های کشاورزی و تأثیر آن‌ها بر کشاورزان خرده‌پا و محیط زیست بسیار شکننده امروزین است. شرکت‌های چندملیتی تجارت کشاورزی مانند شرکت‌های بذر و آفت‌کش‌ها، قدرت قابل توجهی در سیستم غذایی جهانی دارند. آن‌ها تولید و توزیع نهاده‌های کشاورزی را کنترل می‌کنند و دارای حقوق معنوی بر روی بذرهای اصلاح شده ژنتیکی هستند که در نتیجه باعث افزایش وابستگی کشاورزان به محصولات آن‌ها می‌شود. این شرکت‌ها اغلب به صورت ادواری قیمت‌های بالایی را برای بذر و سایر نهاده‌ها تعیین می‌کنند، که می‌تواند به طور قابل توجهی بر کشاورزان کوچک مقیاس که منابع مالی محدودی دارند، فشار وارد سازد.

علاوه بر این، تأثیر شرکت‌های تجاری کشاورزی از طریق شیوه‌های تولید کشاورزی مدرن گسترش می‌یابد. آن‌ها روش‌های کشاورزی فشرده و صنعتی را ترویج می‌کنند که به شدت به نهاده‌های شیمیایی، الگوی تک‌کشتی و مکانیزاسیون پیشرفته متکی هستند. این اقدامات می‌تواند منجر به تخریب محیط زیست، فرسایش خاک، آلودگی آب و از بین رفتن تنوع زیستی شود.

کشاورزان خرده‌پا، که اغلب روش‌های کشاورزی سنتی و پایدار را انجام می‌دهند، ممکن است در رقابت با عملیات صنعتی در مقیاس بزرگ و پیروی از مقررات پرهزینه تحمیل‌شده توسط شرکت‌های کشاورزی با چالش‌هایی در قدرت رقابت پذیری مواجه شوند. پس عدم تقارن قدرت بین شرکت‌های کشاورزی و کشاورزان در مقیاس کوچک به نابرابری‌ها کمک می‌کند. کشاورزان خرده‌پا ممکن است برای دسترسی به منابع، بازارهای منصفانه و حمایت کافی از سوی دولت‌ها دچار مشکل شوند. در نتیجه، معیشت آن‌ها اغلب در حاشیه قرار می‌گیرد که منجر به فقر روستایی، ناامنی غذایی و سرانجام مهاجرت می‌شود.

بنابراین عدم تعادل قدرت در سیستم جهانی غذا و کشاورزی، در ذات خود باعث ایجاد نابرابری و ناپایداری می‌شود. تمرکز قدرت در میان شرکت‌های بزرگ تجارت کشاورزی و نهاده‌های با نفوذ منجر به حاشیه راندن کشاورزان خرده‌پا و جوامع کوچک مقیاس، تخریب محیط زیست، و تمرکز بر شیوه‌های سودمحور به جای کشاورزی پایدار می‌شود. پرداختن به این پویایی‌های قدرت برای ارتقای سیستم‌های غذایی عادلانه‌تر، پایداری و انعطاف‌پذیرتر که رفاه همه ذینفعان، از جمله کشاورزان خرده‌پا، جوامع به حاشیه رانده شده و محیط‌زیست را در اولویت قرار می‌دهند، حیاتی است.

در دنیای واقعی سیستم‌های غذایی در سراسر جهان به طور فزاینده‌ای در یک شبکه جهانی، در هم تنیده شده‌اند. پارادایم تولید‌گرایی غالب بر حجم کل تولید، تمرکز بر چند محصول کلیدی و نقش غالب کشورهای

صادرکننده بزرگ و شرکت های فراملیتی تاکید دارد. از سوی دیگر، اشکال رایج تولید و تجارت مواد غذایی ریشه های تاریخی عمیقی دارند که به دوران استعمار و صنعتی شدن اولیه می رسد. با این حال، پس از جنگ جهانی دوم، یک پارادایم به طور فزاینده، به هم پیوسته و جهانی شده صنعتی ظهور کرد. اغلب معاصران به آن تولیدگرایی هم می گویند و برخی از ویژگی های کلیدی آن، تأکید بر حجم تولید، تولید استاندارد، تسلط شرکت های فراملی، تمرکز بر چند گونه کلیدی غلات و دام و طیور و مواد اولیه صنعتی، یکسان سازی عادات مصرف، سیستم های کانتینری حمل و نقل جهانی کالا، و استفاده فشرده از انرژی و منابع و یارانه های کشاورزی یکی دیگر از ویژگی های مهم این پارادایم است. پارادایم تولیدگرایی موفقیت های چشمگیری هم داشت و مزایای مقیاس بندی و تقسیم کار جهانی را به ارمغان آورد. طرفه آن که با اندازه گیری کالری، تولید سری عتر از جمعیت رشد کرده است. در واقع، افزایش تولید به عنوان راه اصلی برای غلبه بر گرسنگی و ناامنی غذایی در نظر گرفته شده است. از طرفی تاکید روزافزون بر حجم تولید نیز در تحقیقات مشهود است.

با این حال، تولیدگرایی برای دهه ها از زوایای مختلف مورد انتقاد قرار گرفته است. اول، موفقیت در غلبه بر گرسنگی با انتقاد از معیارهای غالب گرسنگی مبتنی بر کالری و با تأکید بر مفاهیم متنوع تر تغذیه زیر سوال رفته است. با استفاده از اصطلاحات امنیت غذایی، تأکید بیش از اندازه ای بر بُعد در دسترس بودن غذا شده، و ابعاد دیگر دسترسی، بهره برداری و ثبات را تحت الشعاع قرار داده است.

این خط انتقادی با این واقعیت تقویت شده است که هم تعداد مطلق و هم رواج ابتلای نسبی به سوء تغذیه مزمن از سال ۲۰۱۷ حتی اگر با معیار کالری محدود اندازه گیری شود در حال افزایش است.

خط دوم انتقادی؛ مسائل توزیع و هدر رفت غذا را برجسته کرده است. چون عرضه کنونی غذا به دلیل نابرابری توزیع و اشکال مختلف ضایعات و تلفات، به میزان زیادی از مقدار غذایی که واقعا خورده می شود، فراتر می رود و محاسبات کل تلفات و ضایعات متفاوت است. مقادیر ضایعات و تلفات از یک سوم تا نصف، و اگر تلفات ذاتی تولید حیوانات صنعتی را در نظر بگیریم حتی بیش از ۹۰ درصد هم می رسد.

خط سوم انتقادات بر فقدان حقوق و عاملیت بسیاری از افراد در سیستم های غذایی فعلی متمرکز شده است: فقدان حاکمیت و حقوق غذایی، نابرابری های جنسیتی و نژادپرستی ساختاری. بسیاری از این انتقادات ناشی از جنبش های اجتماعی در کشورهای در حال توسعه (مانند جنبش های دهقانی، افراد بی زمین، خرده مالک ها) است، به ویژه آن هایی که حول مفهوم حاکمیت غذایی گرد هم می آیند.

خط چهارم انتقادات ناشی از نگرانی های زیست محیطی است. شیوه های تولید، فرآوری و مصرف مواد غذایی، محرک های اصلی در تصاحب منابع طبیعی (زمین، آب شیرین، شیلات و غیره)، کاهش تنوع زیستی و

تخریب سیستم های طبیعی است که جریان منابع مذکور را حفظ می کند، این شیوه ها علل اصلی اشکال مختلف آلودگی، از جریان مواد مغذی گرفته تا انتشار گازهای گلخانه ای هستند. از سوی دیگر، به ویژه تولید مواد غذایی به شدت تحت تأثیر تغییرات آب و هوایی و سایر تغییرات محیطی است چنان که افزایش فراوانی خشکسالی و سیل، کاهش حاصلخیزی خاک، شور شدن، از بین رفتن گرده افشان ها، فروپاشی ذخایر ماهی و غیره.

اما این یادداشت قصد دارد مشکلات تولیدگرایی را از پنجمین زاویه انتقادی بررسی کند. خطوط انتقادی پنجم عمدتاً بر آسیب پذیری در برابر بحران های غذایی حادث شده دور می زند. منظور ما از بحران های غذایی، هر گونه اختلال در یک سیستم غذایی یا شبکه سیستم های غذایی است که منجر به ناامنی غذایی، با تضعیف دسترسی (مثلاً تلفات تولید، اختلالات لجستیکی) یا دسترسی (به عنوان مثال، افزایش قیمت) می شود.

شوک های تولید از دهه ۱۹۶۰ به بعد به طور پیوسته افزایش یافته است به طور کلی، حساسیت به اختلالات و حساسیت به بی ثباتی سیستم غذایی جهانی در دو دهه گذشته افزایش یافته است و پیوندهای نزدیک سیستم های غذایی به خصوص سیستم های انرژی و مالی باعث ایجاد محرک های بی شماری مانند تغییرات در قیمت نفت، بحران های ژئوپلیتیکی یا سفته بازی کالا می شود. دست کم پس از جنگ جهانی دوم، حداقل سه بحران عمده غذایی با گستره جهانی را می توان تشخیص داد: سال های ۱۹۷۴-۱۹۷۳، سال های ۲۰۰۷-۲۰۱۲ و سال های اخیر به دلیل تقارن با همه گیری کووید-۱۹ و تهاجم روسیه به اوکراین.

ما این خط انتقادی را ادامه می دهیم و بر آنیم که همان ویژگی هایی که موفقیت های تولیدگرایی را ممکن کرده است، آسیب پذیری در برابر بحران ها را حتی در سطح جهانی افزایش داده است. از سال ۲۰۲۰ در ادبیات تحقیقاتی، و در میان متخصصان غذا و کشاورزی دیدگاه مشترکی پدیدار شده که معتقد است پارادایم تولیدگرایی فعلی کار نمی کند و نیازمند دگرگونی فوری است.

با این حال، پارادایم تولیدگرا ثابت کرده که در برابر نقد بسیار مقاوم بوده و فرض غالب آن همچنان در موقعیت های متفاوت در برابر چالش ها آن است که مشکل اصلی همیشه تولید ناکافی او راه حل نیز تقویت تولید است، برای مثال معتقد است که با کشاورزی دقیق، روش های سبزتر یا هوشمند برای آب و هوا چالش ها قابل حل است. اثرات اختلالات می تواند محلی باقی بماند، یا می تواند در شبکه سیستم غذایی حرکت کند. اگر کشور مبدا در تجارت جهانی غذا در مرکزیت باشد، شبکه انتشار اغتشاشات را هدایت می کند. برای مثال، اثرات شوک های تولید که به کشورهای کاملاً واردکننده منتقل می شوند به سهم بازار صادرکننده آسیب دیده، پتانسیل تغییر شرکای تجاری، تنوع ترکیب رژیم غذایی و غیره بستگی دارد. خواه این اختلال محلی بماند یا منتشر شود، موقعیت فرد در شبکه سیستم غذایی جهانی به طور اساسی آسیب پذیری و انعطاف پذیری را تعیین می کند.

عواقب اجتناب ناپذیری از محرک ها وجود ندارد: خشکسالی های مشابه در *آفریقا* نتایج منطقه ای بسیار متفاوتی داشته است و یک اختلال ناگزیر منجر به بحران نمی شود. حتی اگر شوک تولید در یک صادرکننده بزرگ بر عرضه جهانی تأثیر بگذارد، اگر کشوری توانایی حفظ جمعیت خود را با افزایش واردات و وسایل دیگر داشته باشد، ممکن است اختلال در شکل یک بحران در آن کشور ظاهر نشود.

آسیب پذیرترین کشورها در *آفریقا* دسته بندی شده اند که وابستگی به واردات با طیف محدودی از شرکای تجاری و در مواردی وابستگی بسیاری به محصولات اصلی محلی و در نتیجه آسیب پذیری را نسبت به تلفات محصولات محلی نشان می دهند. آسیب پذیری و سازگاری افراد در مواجهه با بحران های غذایی نیز توسط عوامل بسیاری مانند وجود درگیری ها و وابستگی معیشت به تولید غذا تعیین می شود. اختلالات مکرر، به ویژه زمانی که با استراتژی های مقابله ای ناسازگار ترکیب می شود، همچنین می تواند منجر به مارپیچ رو به پایین قابلیت های انعطاف پذیری شود و حتی اختلالات نسبتاً جزئی را شدیدتر کند

تجلی عینی بحران غذایی همیشه با واکنش ملت ها، جوامع و افراد در پیوند است. به عبارت دیگر، اگر حتی شبکه جهانی سیستم های غذایی انعطاف پذیری کلی را در برابر اختلالات محلی به ارمغان آورد، سیستم های غذایی مناطق و حوزه های پیرامونی آسیب پذیر خواهند بود. تاب آوری برای برخی با تحمیل هزینه به دیگران به دست آمده است انعطاف پذیری در زمینه سیستم های غذایی به معنای توانایی مقاومت در برابر و جذب عوامل استرس زا، بهبود یا سازگاری با شرایط در حال تغییر، یا حتی تغییر جهت ایجاد انعطاف پذیری در زمینه جدید است، این ظرفیت ها به طور اساسی در سراسر شبکه سیستم غذایی جهانی متفاوت است. مناطق آسیب پذیرتر به مقاومت، جذب و بازیابی انعطاف پذیری محدود می شوند. بنابراین، آن ها در شرایط ذاتاً مستعد بحران قرار دارند. انطباق و دگرگونی مورد نیاز است، اما موقعیت آن ها در شبکه بر خلاف آن عمل می کند.

حال اگر به تولیدگرایی به عنوان اقتصاد سیاسی مستقر با مظاهر نهادی و مادی ملموس که نمی توان آن را به تنهایی با نقد علمی به چالش کشید بنگریم، تضادی ظاهری در آن قابل درک خواهد بود. معمولاً در بحث های سیاستی و پژوهشی، یک راه برجسته برای نزدیک شدن به این مظاهر نهادی و مادی، توصیف آن ها در قالب اصطلاحات سیستم های غذایی است. سیستم غذایی به یک اصطلاح غالب تبدیل شده است، اما معانی آن دیدگاه ها و مفاهیم کاملاً متضاد به ویژه در باب چیستی یک سیستم متفاوت باشد. این امر به ویژه در *اولین اجلاس سران سیستم غذایی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۲۱*، با انتقاد شدید علیه اصطلاحات سیستم های غذایی آشکار شد. از سوی دیگر، یک سیستم غذایی جهانی وجود دارد: یک سیستم که به طور فزاینده ای به هم پیوسته است، شبکه ای از شبکه ها. این تنش بین کثرت و وحدت یک مشکل مفهومی ایجاد می کند. مفهوم سازی هایی که فعالیت ها و

پویایی‌های سیستم‌های غذایی جداگانه را بررسی می‌کنند، بر ترسیم مرزی بین عوامل داخلی و خارجی برای سیستم غذایی مورد نظر تکیه دارند. بنابراین، آن‌ها برای توصیف روابط بین سیستم‌های غذایی در یک شبکه روابط تجاری و قدرت مناسب نیستند. یک شکاف مفهومی بین سطح درون‌سیستمی و بین‌سیستمی وجود دارد. ما همچنین به ابزارهای مختلفی برای مشاغل مختلف نیاز داریم. مفهوم سازی‌های درون‌سیستمی برای انعکاس نابرابری روابط قدرت در شبکه سیستم غذایی جهانی، سطوح کاملاً متفاوت دسترسی به بازارها و قدرت تأثیرگذاری بر سیستم‌های اجتماعی-سیاسی مناسب نیستند.

رویکردهای فراوانی برای تبیین ظهور و ماهیت قدرت در سیستم غذایی جهانی کنونی وجود دارد. تولیدگرایی محصول دوران بازسازی و رشد بالای جمعیت پس از جنگ جهانی دوم و سپس انقلاب سبز بود. ریشه‌دار شدن آن نیز با ظهور نئولیبرالیسم در دهه ۱۹۸۰ و شرکت‌سازی و مالی‌سازی در سیستم غذایی مرتبط است. اصطلاح رژیم غذایی شرکتی اغلب برای برجسته کردن موقعیت غالب شرکت‌های بزرگ فراملیتی استفاده می‌شود. قدرت در کشورهای ثروتمندی که صادرکنندگان عمده هستند و در شرکت‌های فراملیتی به شدت متمرکز است، در حالی که بازیگران محلی کوچک‌تر به طور فزاینده‌ای آسیب‌پذیر و از نظر سیاسی به حاشیه رانده می‌شوند. دومی در سطح کلان، به ویژه برای کشورهای فقیر و وابسته به واردات، و در سطح خرد، برای اکثریت مالکان خرد که برای امنیت غذایی در بسیاری از کشورها حیاتی هستند، اعمال می‌شود. مالکان کوچک تقریباً نیمی از کالری مصرفی انسان را در سطح جهان تولید می‌کنند و در کشورهای در حال توسعه سهم عمده‌ای دارند.

برای درک پیچیدگی‌های قدرت در سیستم‌های غذایی، یک رویکرد چندگانه مورد نیاز است، زیرا هیچ نظریه یا مفهوم سازی به تنهایی کافی نیست. رویکردی که از نظریه هژمونی‌ها به دست می‌آید، تقسیم مفیدی را به قدرت مادی، نهادی و گفتمانی ارائه می‌دهد. ما بیش‌تر بر دو مورد اول تمرکز می‌کنیم: تقویت نهادی متقابل بازیگران مسلط و کنترل مادی بر تولید و تولیدکنندگان. با این حال، ما "قدرت مادی" را به معنای گسترده‌تری نیز در نظر می‌گیریم: این که چگونه وضعیت موروثی سیستم غذایی جهانی وابستگی‌ها و قفل‌هایی را ایجاد می‌کند که به سختی می‌توان آن‌ها را شکست و چگونه این موضوع در گزینه‌های محدود عمل بسیاری از بازیگران منعکس می‌شود. یک مثال عینی از چنین قدرت مادی وابستگی به کودهای صنعتی است: از هم گسیختگی ناگهانی مشکلات غیرقابل حلی ایجاد می‌کند. از سویی چهار محرک اصلی وجود دارد که قفل پارادایم فعلی را حفظ می‌کند: (۱) نفوذ شرکت‌های فراملیتی. (۲) منافع متفاوت بین دولت‌ها و سایر بازیگران. (۳) نوآوری منحصراً مبتنی بر سود و (۴) شکست جامعه علمی در مبارزه با کاربردهای مشکل‌ساز علم؛ به همین دلیل است و از آنجا که تجارت بین کشورها ارتباطات اصلی در شبکه سیستم غذایی جهانی را تشکیل می‌دهد، ما توجه خود را بر روابط بین سیستم‌های غذایی ملی متمرکز می‌کنیم.

اگرچه در عمل بازیگران زیادی به ویژه شرکت‌ها وجود دارند که به طور همزمان در بسیاری از سیستم‌های غذایی فعال هستند، در نظر گرفتن سیستم‌های غذایی ملی به عنوان واحدهای اصلی در شبکه جهانی، از نظر اکتشافی شروع مفیدی است. همه سیستم‌های غذایی ملی در شبکه جهانی شرکت می‌کنند، اما به شیوه‌ای بسیار نابرابر، یک صورت فلکی مرکز-حومه را تشکیل می‌دهند. این صورت فلکی به عنوان پیش نویس تقریبی از روابط قدرت در شبکه های سیستم غذایی جهانی در نظر گرفته شده است. مرکز و حاشیه نشان دهنده درجات مجاورت جغرافیایی نیست. در عوض، صورت فلکی به معنای دسترسی به شبکه جهانی و ظرفیت تأثیرگذاری بر آن است (به عنوان مثال، امکان ایجاد روابط تجاری جدید، توانایی رقابت در بازارهای جهانی، آزادی عمل سیاسی برای محافظت از سیستم غذایی خود).

سیستم های ملی غذا در مرکز البته در وضعیت مساوی نیستند. آن‌ها از کشورهای ثروتمند تا سطح متوسط را شامل می‌شوند: برخی قطب‌های صادراتی کلیدی هستند، برخی وابسته به واردات اما ثروتمند هستند، برخی محصولات کلیدی خاصی را صادر می‌کنند، اما در برخی دیگر به واردات وابسته هستند، و برخی محصولات را وارد، پردازش و صادر می‌کنند.

وقتی صحبت از آسیب پذیری در برابر بحران‌های غذایی و پتانسیل افزایش انعطاف پذیری می‌شود، خط تقسیم اصلی بین مرکز و پیرامون است. در قلب ارتباط تنگاتنگ سیستم غذایی، تجارت جهانی قرار دارد.

در دهه‌های اخیر، حجم تجارت مواد غذایی به سرعت افزایش یافته است به طوری که تا یک چهارم غذای ناشی از کشاورزی، و همچنین زمین و آب شیرین از طریق تجارت قابل دسترسی است. تخصص منطقه‌ای تولید در حال توسعه است که وابستگی بیش‌تر به تجارت را ضروری می‌سازد. در واقع، ارتباط بین کشوری به طور چشمگیری افزایش یافته است و اکثر کشورها خودکفایی غذایی پایینی دارند.

نتیجه گیری

تقریباً ۸۰ درصد از جمعیت جهان در حال حاضر در کشورهای واردکننده کامل مواد غذایی به سر می‌برند که دارای کسری مواد غذایی بین تولید و مصرف هستند. بنابراین، در مواقع بحران، محدودیت‌های صادراتی توسط تولیدکنندگان کلیدی، سفته‌بازی‌های بازار یا احتکار توسط واردکنندگان اصلی ثروتمندتر، می‌تواند در افزایش آسیب‌پذیری میلیون‌ها نفر ظاهر شود. دگرگونی سیستم غذایی جهانی نیاز به یافتن تعادلی بین خودکفایی و وابستگی به تجارت خارجی دارد. پارادایم تولیدگرایی مسلط منجر به افزایش تولید و یک سیستم غذایی جهانی در هم تنیده تر شده است. با این حال، این توسعه نتوانست بر گرسنگی و ناامنی غذایی غلبه کند، که هر دو دوباره در حال

افزایش‌اند. علاوه بر آن، سیستم‌های غذایی عمدتاً بر مبنای زیست محیطی ناپایدار عمل می‌کنند و قربانی تغییرات خطرناک در شرایط محیطی می‌شوند.

علیرغم برخی اقدامات حفاظتی در برابر انواعی از اختلالات در کشورها، سیستم‌های غذایی با شبکه مستحکم خود به طور فزاینده‌ای در معرض بحران‌های غذایی، حتی در سطح جهانی هستند. ما مفهوم‌سازی آزمایشی را از سیستم جهانی غذا به عنوان شبکه‌ای نابرابر از سیستم‌های غذایی ملی پیشنهاد می‌کنیم که یک صورت فلکی مرکز-حومه را تشکیل می‌دهد؛ بدین منظور که نشان دهیم چگونه آسیب‌پذیری در برابر بحران‌ها با تفاوت‌های در قدرت و انعطاف‌پذیری در شبکه سیستم غذایی مرتبط است. قفل‌های این وضعیت موروثی را نمی‌توان با تغییرات کمی در پارادایم تولیدگرا شکست. در عوض، یک تغییر دگرگون‌کننده مورد نیاز است، تغییری که صورت فلکی غالب مرکز - پیرامون را به چالش کشیده و این امکان را برای به دست آوردن قدرت و عاملیت و شروع فرآیند بازسازی سیستم‌های غذایی محلی و ایجاد اشکال جدیدی از انعطاف‌پذیری در برابر بحران‌های غذایی ممکن سازد.